

تربیت در آئین بهائی

آغاز سخن در هر گفتاری که به قصد ورود در یکی از مباحثات امری بنگارند باید این باشد که « آنچه من توانسته‌ام بخوانم و از آنچه خوانده‌ام بفهمم و از آنچه فهمیده‌ام بنویسم این است... » تا مبادا خواننده‌ای گمان برد که نویسنده را ادعای استیفای مطلب بوده است. شاید بتوان گفت که این قاعده درباره‌ی مقاله‌ای که موضوع بحث آن « تعلیم و تربیت از لحاظ دیانت بهائی » است بیشتر از موارد دیگر صادق می‌آید زیرا که دیانت بهائی امر حضرت بهاءالله است. حضرت بهاءالله به تعبیر حضرت عبدالبهاء مربی عالم انسانی است. [1] بنابراین هرچه در امر بهائی آمده به معنی تربیت، به قصد تربیت و در مسیر تربیت بوده است. مبادی روحانی، تعالیم اخلاقی، نظم اداری و احکام شرعی و هر آنچه مستفاد از مضمون آثار قلم اعلی است مجموعه‌ای است که عنوان واحد تربیت بهائی را می‌توان بر آن اطلاق کرد. پس کسی را که باید ادای تکلیف کند و امر لجنه‌ی مجلله را در تحریر این مختصر ولو خارج از حدود بضاعت اوست انجام دهد، چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه نظری به بعضی از اوراق الواح ببیند و بکوشد تا به قدری که مقدر او باشد معانی آن‌ها را باز یابد. از آن پس جرأت به خود دهد، قلم به دست گیرد، برخی را از آنچه فهمیده است بنگارد و قبل از اینکه چنین کند عذر قصور بخواهد.

وجوب تربیت

تربیت در امر بهائی جزو فرائض دینی است. به قصد تهذیب و تزیین نیامده است. اقدام به آن را در اختیار اشخاص نهاده‌اند. کسی نمی‌تواند از آن سر باز زند. حکمی است که در کتاب آن را واجب داشته‌اند. [2] تکلیفی است که بر دوش مردم نهاده‌اند. رقمی است که حوالت آن را به قلم اعلی نگاشته و بر ذمه‌ی اهل بهاء گذاشته‌اند. کسانی که به تربیت نپردازند یا از آن شانه‌تپی کنند از انجام امری که بر آنان فرض است، سر باز می‌زنند. از این رو بازخواست می‌شوند، به کیفر می‌رسند، بر آنچه خود می‌بایست بکنند و نکرده‌اند ملتزم می‌گردند. این بازخواست را خدا می‌کند و مردم به حکم ایمانی که به خدا دارند می‌کوشند تا آنچه را که او گفته است به کار بندند. تربیت به حکم ایمان فرض است و غفلت از آن وجدان مؤمن را به خوف و خشیت می‌اندازد و مضطرب و متلاطم می‌سازد. نتیجه‌ی این اضطراب، تعهد روحانی به تربیت اولاد است بی‌آنکه احتیاجی به الزام عامل خارجی باشد. اما اگر پدری یا مادری را چنین احساسی حاصل نشود، قصور در تربیت فرزندان او را از خدا نترساند و وجدان او تحت تأثیر ایمان او به اضطراب نیفتد به حسب ظاهر نیز با مکافات روبرو می‌شود. این جزا در مقام اول جزای معنوی است یعنی به صورت سقوط حق پدری است. [3] چون هر تکلیفی مستلزم حقی است و آنجا که حقوق ساقط شود تکالیف از اعتبار می‌افتد. در برابر چنین پدری که قصور در تربیت، حق ابوت را از او گرفته است تکلیفی بر ذمه‌ی اولاد نمی‌ماند و این خود جزای بزرگی است. اما اگر به حکم ایمان عمل کند و در پرورش فرزندان چنانکه شرط این ایمان است قصور نرزد، بهاء خدا که برتر از آن کمالی نیست نثار او می‌شود. رحمت و عنایت خدا که سبقت بر جهان هستی دارد، سراپای او را فرا می‌گیرد و این رحمت بدانجا می‌رسد که جمال قدم آن را که به تربیت طفلی برخیزد در مقام مربی یکی از فرزندان خود جای می‌بخشد. [4]

این تکلیف منحصر بدان نیست که اشخاص به تربیت اولاد خود پردازند، زیرا که در ساحت امر بهائی از خودی و بیگانه‌نشان در میان نیست. آنجا که نخست به هر کسی تربیت فرزند خود را لازم آورده و آن را در حکم تربیت فرزند جمال ابهی شمرده‌اند، پرورش یکی دیگر از کودکان را نیز در همین مقام نهاده و همین پادشاه را در برابر آن روا دیده‌اند. در مقام دیگر دامنه‌ی رحمت را فراتر گرفته و از ابناء نوع بشر خواسته‌اند که توجه به اولاد خود و اولاد دیگران را یکسان نمایند و آن را که استعداد بیشتر باشد، نخست اهتمام در تربیت او کنند و علی‌الخصوص کوشش در پرورش نیازمندان را واجب تر شمارند.

این امر واجب به هر صورت باید انجام گیرد و طفلی نباید از نعمت تربیت محروم ماند. بهتر آنکه پدران و مادران خود بدین کار برخیزند. اما اگر نکنند تکلیفی است که از ذمه‌ی آنان به ذمه‌ی جامعه منتقل

می شود. امنای امر، وکلای ملت، اعضای بیت العدل هر محل باید این تکلیف را بر عهده گیرند و جبران قصور آنان کنند. خرج تربیت را از پدران توانگر بستانند و به جای پدرانی که نیازمند و ناتوانند این مخارج را از اموال عامه تقبل نمایند. اما درباره ی اولادی که پدر و مادر ندارند به طریق اولی اجرای این تکلیف و قبول مخارج آن به همین مقام باز می گردد.

برای اینکه بتوان چنین کرد از جمله ی صادرات اموال اشخاص، مبلغی را معین داشته اند که باید به قصد انفاق در این سبیل به بیت العدل بلد بپردازند [5] تا هیچکس را یاری آن نباشد که از این امر خطیر تن در زند و هیچ مرجعی نتواند به دستاویزی شانه از این بار، که بار عشق است و با ملت باید کشید، تهی کند.

این همه تأکید از آنجاست که در آئین بهائی انسان اگر تربیت نشود در حکم حیوان بلکه بدتر از آن است. زیرا که حیوان به حکم طبیعت آنچه باید بکند می داند و حاجتی ندارد که چیزی از کسی بیاموزد. ولیکن انسان که برخوردار از اختیار است و فارغ از قید ضرورت طبیعی است، اگر تربیت نشود به حکم قدرتی که در انتخاب طریق عمل دارد امکان انحراف و استقامت هر دو او را حاصل است و حتی احتمال انحراف به تحریک غرایز حیوانی و عوامل شهوانی بیشتر می رود.

در هیچ مبحثی نمی توان از یاد برد که امر بهائی آئین وحدت عالم انسانی است. در چنین آئینی غایت تربیت باید این باشد که حصول وحدت را میسر سازد. به همین سبب اصول تربیت نیز باید در سراسر جهان از لحاظ توجه به این غایت واحد یکسان باشد تا بتوان با قبول آن اصول به این غایت تحقق بخشید. این اصول چیست؟ شمه ای می توان در این باره بیان کرد.

تربیت روحانی

در امر بهائی تربیت روحانی و تربیت مادی هر دو لازم است. جانب هیچ یک را نمی توان مهمل گذاشت اما باید توجه داشت که تربیت مادی در خدمت تربیت روحانی است. باید به تربیت مادی پرداخت تا موجبات تربیت روحانی را فراهم ساخت. بهائی باید تندرست و توانا و توانگر باشد. مشروط بر اینکه صحت و قدرت و ثروت او در راه خدمت به حقیقت انسانیت به کار افتد و اگر نیکو بنگریم معنی روحانیت جز این نیست. تربیت را نباید وسیله ای برای وصول به ثروت دانست یا به تصریح حضرت عبدالبهاء نباید کسی را بدان منظور تربیت کنند که «میلیونر» شود.

تربیت روحانی که اساس تربیت و غایت قصوای آن است مقتضی القای محبت الله به دل های کودکان است و این لطیفه ای است که با درج آن در کتاب اقدس تجدد حیات روحانی نوع انسانی تحقق یافته است. چون عمل به احکام الهی و قبول تعالیم دینی بر طبق اصول امر بهائی باید از دوست داشتن حق مایه بگیرد، تنها در چنین وضعی است که می توان از حیات روحانی اطمینان یافت. [6] وگرنه تدبیری که تنها از وعد و وعید مایه بگیرد یا بر پایه ی بیم و امید باشد بی آنکه چاشنی محبت بر آن زنند بیشتر به داد و ستد می ماند و دینداری چون بدین صورت درآید سوداگری می شود.

محبت خدا محبت مظهر امر اوست. به همین سبب کودکان بهائی را باید دوستدار جمال ابهی و شیفته و دلداده ی او ساخت. و دینداری آنان را به صورت مهرورزی به جمال قدم و عشق با اسم اعظم درآورد. و البته برای اینکه چنین بنوان کرد نخست باید این عشق را در دل خود پرورد تا آثار آن خود به خود از ما ظاهر آید و بر دل های کودکان نقش بندد. آنگاه باید زمزمه ی عاشقان سر دهیم، با سرودها و شعرها و ترانه ها که به زبان می آوریم و سوز و گداز عشق را در قالب آن ها فرو می ریزیم حال دل خود را باز گوئیم.

این نغمه ها را یک حرف و دو حرف بر زبان آن ها گذاریم. شامگاهان با ترنم اشعار جمال قدم به خواب نازشان فرو بریم، بامدادان با نوا جان افزای مناجات بیدارشان کنیم. سرگذشت های دل انگیز از جمال

جانان در حضور آنان بگوئیم و بشنویم. عشقی را که طلعت دلدار به نوباوگان بهائی داشته و آن را به اقسام مختلف در آثار خود باز نموده است به هر زبانی و در هر مجالی بدانان برسانیم تا از این همه قربت که در بارگاه عزت داشته اند همواره بر خود ببالند و سر به آسمان برافرازند و مهر چنین محبوبی را به بهای جان خریدار شوند. منتهی در همه ی این موارد « شرط اول قدم این است » که پایدار و پای افشار باشیم، در شیوه ی خود مداومت کنیم. اتصال مسیر تربیت را به هم نزنیم. چنان نباشد که گاهی بر اثر هیجان آنی کاری کنیم و از آن پس چنانکه گویی رسم راه ما نبوده است آن را به یک سو نهمیم و سر از جای دیگر به در آوریم. چنان نباشد که شور مستانه ای که به نام مهر دلدار از ما آشکار می شود رنگ ریا به خود گیرد و آثار تظاهر و تصنع بر آن لایح باشد.

مرّی باید باور کند که سرآغاز تربیت اهتمام در تدبیر اولاد است [7] و هر امر دیگری را باید بر این پایه استوار ساخت. نخستین خطای مرّی این است که در پی آن برآید که مبنای غیر دینی برای اخلاق بشر بیابد و گمان کند که ملکات و کمالات را می تواند از راهی جز راه تدبیر در قلوب اطفال راسخ کرد. راهی که دیگران در مغرب زمین رفته و اینک از جایی سر در آورده اند که بر سوک اخلاق نشسته و زانوی غم در بغل گرفته اند. روا نیست که در این باره به جای اطاعت آثار قلم اعلی، تقلید علما و حکما کنیم و یا خود را به تجدّد بازی و فرنگی مآبی بزنیم و ادای دیگران را بدان سبب که از دیار باخترند تا آنجا درآوریم که راه رفتن خود را از یاد ببریم. اگر خود را بهائی می دانیم و امر جمال قدم را باور داریم باید این سخن را از آن مالک امم بپذیریم که پرورش دادن و بار آوردن کودکان آنگاه مطابق مطلوب ما تواند بود که با تعلیم دین داری و خدانشناسی آغاز شود.

تربیت اخلاقی

امر بهائی با رشته ای که نمی توان گسست به انسانیت پیوسته است. از همین رو مهر ورزیدن به جمال قدم باید دل سپردن به نوع بشر را موجب شود و پس از تقویت ایمان کودکان به امر الهی، تحکیم روابط آنان با نوع بشر مطرح نظر گردد. یعنی توجه به تربیت اخلاقی و تحصیل آداب انسانی مقدم بر کسب علوم و تحصیل صنایع باشد.

اصل اول تربیت اخلاقی بر طبق تعالیم بهائی این است که اطفال ارتکاب خطا را بزرگترین مجازات بدانند. یعنی نباید چنان به بار آیند که تنها از ترس کیفر، بد نکنند. البته باید کیفری به میان آید تا خیمه ی نظم عالم بر پای ماند. منتهی این کیفر در مقام اول باید همان کار بد باشد. کودکان را باید چنان پرورش داد که اگر دروغ گفتن یا ترک ادب کردن یا ستم راندن را مرتکب شوند از نفس همین اعمال رنجی ببرند که جانگاہ باشد نه اینکه از ترس کیفر دیگر از این کارها سر باز زنند. چون اگر چنین باشد پیوسته باید بدانان کیفر داد و این کیفر را دم به دم باید شدیدتر کرد تا به جایی برسد که معنی خود را از دست بدهد یا امکان آن از میان برود و در چنین روزی است که باید امید از چنین کسی برید. او را به امان خدا سپرد و در دل دعا کرد تا نکبتی را که مقدر بوده است یا بهتر آنکه بگوئیم که مرّی برای او مقرر کرده است با شکیبایی و بردباری بپذیرد.

مرّی برای اینکه در تربیت اخلاقی موفق باشد احتیاجی به کسب کمالات صوری و تحصیل علوم و معارف ندارد. البته اگر چنین کند بهنر است. اما نباید گمان برد که تا کسی تحصیل علوم نکند به تربیت قادر نمی آید. چون شخص مرّی وجود خویش را به زیور دانش بیاراید، کار او زیباتر می نماید. اما آنچه بر او ضرور است و در ردیف تفنّن و تجمل محسوب نیست، قوت ایمان اوست، عشق او به جمال ابهی است، تخلّق او به اخلاق بهائی است. شاهد این مدعا را می توانید در شهر خود، در کوی خود و در خانه ی خود ببینید، چه بسا پدرانی که بی سواد مانده و مادرانی که ابجد نخوانده اند، کودکان برومند و توانا و نیکوکار و دین دار و بی نیاز و سربلند به بار آورده اند و چه بسا دانایان سخنور زبان آور نازک بین نکته دان در کار تربیت فرومانده اند.

تربیت علمی

این سخن را بدان معنی نباید گرفت که شأن علم را در تربیت تحقیر کنیم و از مقام عزیز آن غافل باشیم. بر شخص بهائی این تهمت روا نیست و خود او نیز نباید در این اشتباه بیفتد. منظور این است که نمی توان علم را اصل تربیت و مدار اخلاق شمرد و جانشین ایمان و اخلاص و انجذاب ساخت. اما پس از اینکه بنای تربیت بر پایه ی تدین نهاده شد و اخلاق جای استواری به دست آورد تا پای بر آن گذارد و از تزلزل در امان باشد، بی هیچ گونه تأمل باید به دعوت علم پرداخت.

نوشتن و خواندن به خطی و زبانی، یا به دو خط و دو زبان را باید به کودکان آموخت. خط اگرچه تا حدی که رفع حاجت کند کافی است و روا نیست که چون پیشینیان سال ها و عمرها وقت گرانیها را به باد فنا سپرد تا خط ما هرچه زیباتر شود اما به هر صورت رنجی در این باره باید برد تا حباب جمال که از شئون حیات بهائی است با حسن خط کودکان در آنان مایه بگیرد. زبان را باید وسیله ی تفکر و تفاهم بشماریم و ابزاری برای تحصیل معرفت بنگاریم نه اینکه خود آن را غایت قصوای علم بدانیم. زبان را باید به قصد این بیاموزیم که نخست الواح و آیات و آثار الهیه را بخوانیم و آنچه را که در آنجا گفته اند دریابیم و چون آثار الهیه در این دور بدیع به زبان فارسی و زبان عربی است این دو زبان را باید فراگرفت و به حدی در آن ها مهارت یافت که حداقل علم به تعالیم امر بهائی را از راه خواندن و فهمیدن آثار مبارکه به دست آورد. و آنگاه زبانی از زبان های بیگانه را فراگرفت تا هرکسی لااقل دو زبان بداند که با یکی از آن دو بتواند با همگان خود سخن گوید و با زبان دیگر ارتباط و اتحاد با سراسر عالم بشر که مبنای تعالیم بهائی است وی را میسر شود. البته زبان دوم به موقع خود به تشخیص بیت العدل اعظم انتخاب می شود تا زبان جهانیان باشد و وحدت خط و لسان در عالم انسان تحقق پذیرد. اما عمری را بر سر تحصیل السنه ی متعدّد گذاشتن یا به اصطلاح متداول زبان دان شدن و این امر را که وسیله ای بیش نیست به جای غایت شناختن و هدف تیر همت ساختن روا نیست. اتلاف وقت و تضییع عمر است. مربی باید از ترغیب اطفال به این امر احتراز کند و آنان را به این راه بی سرانجام نیندازد. اما از این نکته غافل نباشد که کودکان باید بتوانند به همان زبانی که می آموزند نطق فصیح کنند، زبان آور و سخن ور شوند، پیام ایمان را از راه بیان به گوش آدمیان برسانند. زبان بریده به کنجی نشستن را از کودکان بهائی باید به دور داشت و آنان را به گفت و شنودی که از دل برخیزد و بر دل نشیند برگماشت. زیرا که سردار اهل بهاء در جهاد روحانی خود تقوی است و یکی از دو سپاهی که به فرمان این سردار رو به میدان می کنند سپاه بیان است. [8]

در تعلیم علوم که از فرائض تربیت بهائی است باید توجه داشت که علمی را بیاموزند که نافع باشد، به کشف حقایق منتهی شود، تأمین مصالح نوع بشر کند، موجبات ارتفاع نوع انسان را در مراتب کمال فراهم سازد. بحث الفاظ را مدار معارف نشمارند. علم را به صورت مجموعه ی مباحثی که به لفظ آغاز می شود و به لفظ پایان می پذیرد در نیاورند. [9] مانند اصحاب حکمت در قرون وسطی و طلاب مدارس آن روزگار قیل و قال و نزاع و جدال را از فرائض ارباب علم و کمال نینگارند. تحصیل صنعت را که وسیله ی امرار معیشت است نباید در تعلیم و تربیت مورد غفلت قرار داد. زیرا که اهل بهاء به موجب تعلیمات قلم اعلی باید از راه اکتساب و اقتراف زندگی کنند.

بر آنان روا نیست که سربار دیگران باشند، بنشینند و بخواهند و بگیرند و بخورند و بخوابند. به امید ارثی که از پدر می برند یا مددی که از دوستان و خویشان و نزدیکان می گیرند راحت گزینند. با سرمایه ای که از فریب کاری و کلاه برداری و صحنه سازی و زبان بازی و پشت هم اندازی فراهم می کنند خود را نیازمند فراگرفتن صنعت ندانند.

تأثیر تربیت

تربیت مؤثر است. هم به اقوال و هم به اعمال می توان تربیت کرد. منتهی تربیت به اعمال بهتر و بیشتر و زودتر اثر می گذارد. از تربیت به اقوال نیز آنگاه که با حسن اعمال مقارن باشد ثمری می توان به

دست آورد. مربی اگر خود بدانچه می گوید عامل نباشد رنجی می برد که اجری ندارد. هم خود را عذاب می دهد و هم طفل را به زحمت می افکند، بی آنکه از آن عذاب سودی برگیرد یا از این زحمت بهره ای بردارد.

در تأثیر تربیت تأکید باید کرد. اما نباید در این باره چندان مبالغه نمود که این گمان حاصل آید که تربیت قادر به تغییر فطرت است. استعداد فطری اشخاص و اختلاف آنان را در مراتب استعداد مسلم می گیریم و تأثیر تربیت را تنها بدین صورت می پذیریم که استعدادی که در نهاد هر فردی از افراد انسان پوشیده و پنهان است از راه تربیت آشکار می شود. [10] اگر تربیت نباشد، فطرت انسان مانند دانه ای که آن را در محیطی از خاک مناسب به زمین فرو نکنند و آب به حد کفایت بدان نرسانند و از هوای مطلوب برخوردار نشاند و کار و کوشش باغبان را به یاری آن نفرستند به دست زوال سپرده می شود و تأثیر تربیت در همین حدود است. نه اینکه مربی متوقع باشد که به تربیت خود فطرت را دیگرگون سازد و یا استعدادی را که در طفلی نیست به وی ارزانی دارد.

تربیت را باید زودتر از آنچه معمول است آغاز کنیم و گر نه تأثیری ندارد و یا تأثیر آن بسیار ناچیز و بی مقدار می شود. بعد از بلوغ چندان امیدی به تأثیر تربیت نمی توان بست. تربیت باید از خردسالی یا به تصریح مرکز میثاق از شیرخوارگی آغاز شود. [11] از همین روست که فرموده اند که اول مربی طفل مادر است. [12] از همین جاست که تربیت دختر مقتم بر تربیت پسر است. اگر پدری را ممکن نشود که هم دختر و هم پسر را تربیت کند، آنکه می تواند مهمل گذارد دختر نیست، زیرا که دختر چون به سن کمال رسد مادر شود. مادری که تربیت نیافته است تربیت نمی تواند کرد و چون مادر نتواند یا نخواهد تربیت کند نه از پدر کاری ساخته است نه از هیچ مربی دیگر.

سخن را نمی توان به پایان برد زیرا که بحث درباره ی تربیت بر حسب تعالیم بهائی است و این دریا را کرانه ای نیست. اما از یک نکته به هر صورت نمی توان گذشت و آن اینکه تنها به پرورش روان نباید پرداخت بلکه تن را نیز باید پرورش داد تا مرکب رهواری برای روان باشد. در اینجا باز روی سخن مربی روحانی عالم انسانی به سوی مادران است. بدانان می گوید که باید آنچه موجب قوت بنیه و صحت بدن اطفال است فرا گیرند. کودکان را چنان بار آورند که تندرست و برومند و توانا باشند. علی الخصوص طاقت تحمل مشقت بیابند و به زحمت و مرارت خوی بگیرند. طفل بهائی را چه دختر و چه پسر نمی رسد که نازپرورده و خوش خورده و تن آسا و زودشکن باشد. زیرا که کار او پیمودن راه ها، سر درآوردن از جنگل ها، فرارفتن به کوه ها و گذشتن از دریاهاست. قصد او شکستن بند تعصب، گشودن کمند عداوت، آزاد کردن بردگان خرافات، آب ریختن بر آتش جهان سوز جان گداز جنگ، به هم پیوستن نوع بشر از هر دین و هر رنگ و هر نژاد و هر کشور است. کاری به این همه دشواری از مردان و زنان تن پرور خوش گذران ساخته نیست.

یادداشت ها

- [1]- اشاره است به بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات که درباره ی حضرت بهاءالله می فرماید: «... حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مربی عالم انسان بود و چه آثار باهره از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی از او در عالم وجود تحقق یافت.» (مفاوضات، ص 27)
- [2]- اشاره است به آیات کتاب مستطاب اقدس در خصوص تربیت اولاد. ن ک به: منتخباتی از آثار مبارکه درباره ی تعلیم و تربیت، ص 9.
- [3]- م ف (مأخذ فوق)، ص 10.
- [4]- اشاره است به آیات کتاب مستطاب اقدس. م ف، ص 9.
- [5]- م ف، ص 16.

- [6]- اشاره است به آیه ی کتاب مستطاب اقدس که می فرماید: « ان اعملوا حُدودی حَبًا لِحَمَالی » (کتاب مستطاب اقدس، ص 6)
- [7]- اشاره است به بیان جمال قدم در کلمات فردوسی. ن ک به منتخباتی از آثار مبارکه درباره ی تعلیم و تربیت، ص 11.
- [8]- مائده ی آسمانی، ج 8، ص 24.
- [9]- ن ک به منتخباتی از آثار مبارکه درباره ی تعلیم و تربیت، ص 14-16.
- [10]- ن ک به لوح حضرت عبدالبهاء در م ف، ص 35-42.
- [11]- م ف، ص 92.
- [12]- م ف، ص 92.

منبع: دکتر علی مراد داوودی، جلد سوم صفحه 37، تهیه و تنظیم وحید رافتی

[www.drdavoodi.org]

www.drdavoodi.org